

ماهیت شیطان از نگاه قرآن و مقارنه آن با دیدگاه عرفا و متصوفه بر اساس آراء علامه طباطبایی، شیخ محمود شبستری و منصور حلاج

فرشته حشمتیان^۱

معصومه السادات حسینی میرصفی^۲

محمد صافحیان^۳

چکیده

یکی از موضوعات مهم و بحث برانگیز ادیان ابراهیمی در میان فلاسفه، متکلمان و عرفا موضوع شیطان است و پاسخ به این سوال که «آیا شیطان مومن است و در زمره بندگان موحد خدا به حساب می‌آید یا از زمره کافران و دشمن‌ترین دشمن خدا می‌باشد؟»، همیشه دغدغه مفسران و دانشمندان در حوزه‌های عرفان و فلسفه و ... بوده که برخی پاسخ‌ها برای آن مطرح گردیده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، به تحلیل بررسی آراء مفسران شیعه، عرفا و صوفیه در مورد شیطان، با تکیه بر آراء علامه طباطبایی، شیخ محمود شبستری و منصور حلاج پرداخته است. از آنجایی که برخی از مبانی خطاست، برخی از پاسخ‌ها نیز از راه صواب دور شده و تعالیم اسلامی که مربوط به این مسئله می‌شود را نیز به انحراف کشانده است. به طور معمول وقتی از شیطان سخن گفته می‌شود ضمن سوال از ماهیت او، سوال‌های دیگری از جمله جن یا ملک بودن شیطان و علت سجده نکردن شیطان بر انسان مطرح می‌شود که این پژوهش به پاسخ تمامی این سوال‌ها از نظر علمای اسلامی و بررسی تطبیقی بین دیدگاه‌ها، پرداخته است.

واژگان کلیدی

ماهیت شیطان، عرفا، متصوفه، قرآن کریم، علامه طباطبایی، شبستری، منصور حلاج.

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: f.heshmatian12@gmail.com
۲. استادیار، گروه الهیات، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: mirsafii@azad.ac.ir
۳. استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: msafehian@yahoo.com

طرح مسأله

تقریباً در اندیشه بیشتر نسل‌های بشر، شیطان، موجودی منفور و یک تابو بوده است. اصل این تنفر از آغاز خلقت انسان و رانده شدن پدر ما از بهشت برین سرچشمه می‌گیرد. در فرهنگ اسلامی و آموزه‌های دینی مسلمانان، ابلیس را مایه دوری انسان از خداوند و نیز دشمن دیرینه فرزند آدم معرفی می‌کنند؛ و از آغاز تربیت هر انسانی به او می‌آموزند که شیطان سبب انحراف و اغوای اوست و باید از او تبرا جست (نجم‌دی، حسین خانی و فقیهی، ۱۳۹۹: ۶). علامه طباطبایی در مواجهه با دیدگاه‌های پیرامون شیطان و چالش‌های فرا رو، نظریه متفاوتی را ارائه می‌دهد: شیطان در ذاتش گمراه نیست، زیرا شیطان برای این خلق شده است که با عبادت خدا به سعادت برسد، ولی زمانی که استکبار ورزید، گمراه شد. بنابراین شیطان به خودی خود گمراه و شقی خلق نشده است؛ بلکه آفرینش او ابتدا برای این بود که با عبادت خداوند به سعادت برسد و مانند انس و جن مختار بوده است (پارسا، کریمی، علم‌الهدی و شریانی، ۱۳۹۹). اما با سوء اختیار خود این راه را انتخاب کرد: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بُئِسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (الکهف: ۵۰).

سعدالدین محمودبن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری یکی از عارفان و شاعران سده هشتم هجری است. شبستری از پیروان فکری ابن عربی، و در عین استقلال رای، از شارحان اندیشه او به شمار می‌آید. شبستری در پذیرش، اعتقاد به نظریه وحدت وجود، از ابن عربی و شاگردان و شارحان او پیروی می‌کند (داوودی مقدم، ۱۳۸۹). مضمون و سبب سجده نکردن ابلیس از دیدگاه وی شبیه دلایلی است که غزالی آورده است. در داستان شبستری ابلیس به موسی می‌گوید تو بدان سبب لن ترانی شنیدی که از وی روی بگرداندی و به کوهسار نظر کردی. به نظر می‌رسد قصد شبستری از طرح داستان ابلیس و موسی چون عطار، دعوت غیرمستقیم مخاطبان به توجه خالصانه به سوی خداست، وقتی که از زبان ابلیس می‌سراید:

ز عشقش سجده آدم نکردم که تا او، سوی دیگر کس نگردم
به غیر او دگر چیزی ندانم اگر نزدیک اگر دورم همانم

(شبستری، ۱۳۵۴؛ ۱۳۱)

حسین بن منصور حلاج، یکی از بزرگان صوفیه است که نزد اقطاب بزرگی چون جنید و تستری شاگردی کرده بود و نه تنها تمام خصوصیات و عقاید خاص صوفیان را داشت بلکه پا را فراتر نهاده و آنچه را که بزرگان صوفیه از ترس علما و دانشمندان مسلمان مخفی کرده و به کنایه و اشارت می‌گفتند، آشکارا بیان می‌داشت (مشکور، ۱۳۷۵؛ ۱۶۲ و ۱۶۳). ظاهراً نخستین کسی که از ابلیس دفاع کرده، حلاج بوده و پس از او دفاع از ابلیس در میان صوفیه رایج شده است و هر کدام به گونه‌ای به تبریته شیطان پرداخته‌اند. حلاج با چشمانی شسته و نگاهی متفاوت، ابلیس را می‌نگرد و به گونه‌ای مشفقانه با او برخورد می‌کند (سرور، ۱۳۸۰).

پیشینه تحقیق

در میان پژوهش‌های بدست آمده از میان آثار محققان این حوزه در موضوعات مرتبط با موضوع این جستار آثاری همچون پژوهش آبادی، فتاحی‌زاده و افراشی (۱۴۰۰) با موضوع «مفهوم‌سازی تأثیر شیطان/ابلیس در نظام هدایت/ضلالت بر مبنای مقوله حرکت در قرآن کریم: رویکرد شناختی»، پژوهش پارسا و همکاران (۱۳۹۹) با موضوع «تبیین دیدگاه تمثیلی علامه طباطبایی پیرامون ابلیس»، پژوهش اخویان و بادپا (۱۳۹۷) با موضوع «بررسی تطبیقی حکمت آفرینش شیطان از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) و فخر رازی»، پژوهش حاتمی یزد و محمدنژاد (۱۳۹۳). با موضوع «نگاهی به ابلیس از منظر عرفا»، پژوهش محمدزاده و حسینی (۱۳۹۱) با موضوع «گوناگونی آراء درباره ابلیس در میان مفسران و عرفان اسلامی» و همچنین پژوهش کازرونی و متوسلی (۱۳۹۰) پژوهشی با موضوع «بررسی دیدگاه‌های حلاج و پیروان او نسبت به شیطان در اشاعه این اندیشه» وجود دارد و طی بررسی آنها، به طور کلی می‌توان گفت در میان نگارش‌های یافت شده، به طور تطبیقی و مقارنه‌ای آراء مفسران شیعه، عرفا و صوفیه مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. لذا مقاله حاضر سعی دارد با گردآوری آراء و اقوال علامه طباطبایی، شیخ محمود

شبستری و منصور حلاج به روش تحلیلی - توصیفی تفاوت دیدگاه‌های ایشان در خصوص شیطان را بررسی کرده و به سوالات مطروحه این جستار پاسخ دهد.

آیا شیطان (ابلیس) از فرشتگان بود یا جن؟

در موضوع این که شیطان از فرشتگان بود یا از جن، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. منشأ این اختلاف، جریان خلقت حضرت آدم (ع) بود که با فرمان الهی، فرشتگان بر آدم (ع) سجده کردند، ولی شیطان از این فرمان سر باز زد.

عده‌ای می‌گویند شیطان (ابلیس) از فرشتگان بود، به دلیل آن که در آیه شریفه، ابلیس از بین ملائکه استثنا شد: «همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس». پس ابلیس باید از جنس ملائکه باشد.

گروهی دیگر اما معتقدند؛ استثنا شدن ابلیس از بین ملائکه نشان دهنده هم‌جنس بودن او با ملائکه نیست، بلکه نهایتاً می‌رساند که ابلیس - به واسطه عبادت چندین ساله اش - میان ملائکه و در صف آنها بود، ولی بعدها به دلیل استکبار و نافرمانی از امر خداوند سبحان، از بهشت رانده شد.

این گروه برای نظریه خود شواهدی ذکر کرده‌اند؛ مانند این که:

۱. خداوند در سوره کهف می‌فرماید: «شیطان (ابلیس) از جنس جتیان است».
۲. خداوند، معصیت را به طور عام از ملائکه سلب نمود، پس آنها موجوداتی معصوم اند و هرگز مرتکب گناه، عناد، تفاخر، استکبار و... نمی‌شوند.
۳. در برخی آیات قرآن، سخن از آباء و اجداد شیطان به میان آمده. و این مطلب می‌رساند که توالد و تناسل در مورد شیطان و به طور عام در میان جتیان راه دارد و حال آن که ملائکه موجوداتی روحانی هستند که این قبیل مسائل یا حتی خوردن و آشامیدن و... در مورد آنها راه ندارد.
۴. علاوه بر این؛ اجماع علما و اخبار متواتر از ائمه (ع) حاکی از این است که: شیطان جزو ملائکه نبود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸).

قبل از بیان پاسخ، لازم است مفردات کلیدی این پاسخ، یعنی «شیطان»، «ابلیس»، «فرشته» و

«جن» را به طور خلاصه به بررسی کنیم.

الف) شیطان

کلمه «شیطان» از ماده «شطن» می‌باشد. «شاطن»؛ یعنی موجود خبیث و پست، متمرّد و سرکش، طاغی و نافرمان. اعم از انسان، جنّ یا جنبنده‌گان دیگر. حتی به معنای روح شریر و دور از حق نیز آمده، که در حقیقت قدر مشترک همه این معانی یکی است. بنابراین، شیطان اسم عام (اسم جنس) است که به موجود موزی و منحرف کننده (خواه انسان یا غیر انسان) اطلاق می‌شود. در قرآن مجید و بیانات ائمه (ع) نیز شیطان تنها به موجود خاص اطلاق نشده؛ بلکه به انسان‌های شرور یا حتی اخلاق ناپسند، مانند حسد، نیز شیطان گفته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸).

ب) ابلیس

اسم خاص (عَلَم) می‌باشد که تنها یک مصداق دارد. او کسی بود که اولین معصیت را در مرتکب شد و در برابر پروردگارش، ادعای استقلال کرد. تفاخر و استکبار نمود، از فرمان مولایش سرپیچی کرد و سرانجام نیز از بهشت رانده شد. نام او قبل از رانده شدن از بهشت «عزازیل» بود. و ابلیس، از ماده «ابلاس»، در واقع لقب او است. ابلاس؛ یعنی مأیوس شدن و شاید به این اعتبار که ابلیس از رحمت خدا مأیوس شد، این لقب را گرفت (طبرسی، ۱۳۸۷: ۱۹۱).

ج) فرشته

ابتدا مناسب است به پاره‌ای از صفات فرشتگان اشاره کرده تا بتوانیم نتیجه بگیریم که چون فرشته راهی به سوی معصیت ندارد. بنابراین، شیطان نمی‌تواند از جنس فرشتگان باشد. فرشتگان، موجوداتی هستند که خداوند در موردشان بهترین توصیف را در قرآن مجید آورده است. آن‌جا که می‌فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (الأنبياء، ۲۶ و ۲۷). در نهاد فرشتگان هرگز خلاف حق، چیزی نبوده و همیشه و در همه حال مشغول عبادت و اطاعت پروردگارش هستند. موجوداتی هستند معصوم. خود و ضمیر پاکشان را هرگز به گناه آلوده نمی‌کنند. مهم‌تر از همه؛ اطاعت و فرمان‌برداری در برابر پروردگارش است. اظهار عجزشان در برابر آنچه نمی‌دانند و عدم تفاخر و استکبار

در برابر آنچه می‌دانند؛ زیرا یقین دارند که داشته‌هایشان نیز از سوی حق تعالی است و اگر لحظه‌ای اراده‌اش بر ندانستن چیزی تعلق گیرد، آنچه می‌دانند نیز تبدیل به نادانی خواهد شد.

د) جنّ

«جنّ» در اصل، چیزی است که از حواس انسان پوشیده شده است. قرآن کریم وجود چنین موجوداتی را تصدیق نمود و درباره آنان مطالبی بیان کرد و جنس آنها را از آتش می‌داند؛ همچنان که نوع بشر از خاک آفریده شد. البته خلقت این موجودات نیز قبل از انسان بود (الحجر، ۲۷).

از آیات قرآن بر می‌آید که جن نیز مانند نوع بشر، دارای اراده و شعور است و کارهای سخت را نیز می‌تواند انجام دهد؛ مؤمن و کافر نیز دارد؛ بعضی صالح اند، بعضی فاسد؛ مانند انسان زندگی و مرگ و قیامت دارند؛ مذکر و مؤنث دارند و ازدواج و تولید نسل در میان آنها جریان دارد.

قبل از بیان ادله عقلی و نقلی، در مورد ابلیس و جن باید گفت؛ مهم‌ترین تفاوت فرشتگان و شیطان در جریان خلقت و سجده بر آدم (ع) هویدا شد؛ زیرا فرشتگان با جان و دل دریافتند که چیزهایی را نمی‌دانند، اما شیطان با استکباری که داشت می‌اندیشید همه چیز را می‌داند و هرگز نفهمید که سجده بر آدم به جهت علومی است که از سوی خدا بر حضرت آدم (ع) افاضه شده و ذهن تاریک او را هیچ راهی بر یافتن آن علوم نیست! یعنی کبر و غرورش مانع از فهمیدن او شد و سرانجام مانع از سجده کردنش؛ زیرا نافرمانی او از سجده نیز، به جهت تکبر بود، نه این که طاقت یا توان سجده را نداشته باشد.

با این توضیحات روشن می‌شود که چون فرشته، معصوم محض می‌باشد، گناه در او راه ندارد. وقتی گناه راه نداشت، پس تمام کارهایش اطاعت محض پروردگار است. اگر اطاعت برای موجودی واجب و ضروری شد پس کفر و استکبار و معصیت از او ممتنع است. این دلیل، اولین دلیل عقلی بر تفاوت شیطان با فرشته است و در نتیجه، فرشته نبودن شیطان است.

اما سخن اصلی در این که آیا ابلیس جزو ملائکه بود یا خیر، بین دانشمندان اختلاف

نظر وجود دارد و منشأ آن اختلاف، شاید تمسک به برخی آیات قرآن مجید باشد. عده‌ای که می‌گویند، شیطان (ابلیس) جزو ملائکه است، دلیل عمده آنان، استناد به آیه‌ای است که خداوند فرموده: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (البقره، ۳۴). زیرا در این آیه، ابلیس از سجده کردن استثنا شد و «مستثنا منه» در این جمله، ملائکه است و در نتیجه ابلیس جزو ملائکه می‌شود.

ولی حق این است که ابلیس جزو ملائکه نیست. اخبار متواتری که از ائمه (ع) رسیده و امامیه در آن اجماع دارند، همگی تأکید بر این مطلب است که ابلیس جزو جتیان بود، نه فرشتگان. و برای این مطلب چند استدلال از میان آیا قرآن وجود دارد که ما به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱. «...إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ»؛ (الکهف، ۵۰). یعنی ابلیس از جنس جن بوده است.
۲. «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (التحریم، ۶). ملائکه به هیچ‌وجه خدا را عصیان نمی‌کنند؛ یعنی به صورت عام از ملائکه نفی معصیت شد و این می‌رساند که هیچ‌یک از ملائکه هیچ‌گونه معصیتی را مرتکب نمی‌شوند.
۳. «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» (الکهف، ۵۰). این مطلب می‌رساند که در میان جتیان ذریه و نسل، یا به عبارتی توالد و تناسل وجود دارد و حال آن‌که فرشتگان خلقتشان روحانی است و این قبیل مسائل بین آنها وجود ندارد.
۴. «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» (فاطر، ۱)؛ و «اللَّهُ يَضْطَرِّي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» (الحج، ۷۵). یعنی خداوند ملائکه را رسولانی قرار داد. و می‌دانیم که کفر و عصیان بر رسول خدا جایز نیست.

اما در پاسخ به دلیل کسانی که استثنا ابلیس از فرشتگان را مدنظر قرار دادند، باید گفت؛ استثنا شدن ابلیس از ملائکه، به هیچ‌وجه دلالت بر هم‌جنس بودن ابلیس با ملائکه ندارد. نهایت چیزی که از این مطلب فهمیده می‌شود، این است که ابلیس در صف ملائکه و میان آنها بود و مانند فرشتگان مأمور به سجده شد. حتی عده‌ای گفته‌اند: استثنا در این آیه، از نوع استثنا منقطع است؛ یعنی مستثنا منه در جمله وجود ندارد (طبرسی، ۱۳۸۷).

۱- ابلیس و شیطان از منظر مفسران شیعه

از مباحث جنجال برانگیز در میان مفسران در مورد ابلیس فرشته یا جن بودن آن است. در این رابطه سه دیدگاه مطرح است:

الف: اولین دیدگاه آنست که ابلیس از جن بوده است؛ برخی او را دربان بهشت و برخی پادشاه آسمان دنیا و حکمران زمین (مجلسی، ۱۳۵۱: ۲۲۴) و برخی به استناد پاره ای از روایات ابولجن (پدر جن) دانسته‌اند؛ همان طور که آدن ابوالشر است (میبدی، ۱۳۴۳: ۱۴۴).

ب: برخی نیز (همانند زمخشری) ادعا دارند که ابلیس ابتدا از ملائکه بود؛ اما پس از نافرمانی مسخ و از جنیان شد (دائرة المعارف قرآن: ۵۶۵).
طرفداران این دو دیدگاه، ادله دیگری نیز آورده‌اند:

۱) به باور دیدگاه اول به تصریح قرآن ابلیس از جنیان بوده است. بر اساس آیه ۵۰ سوره شریفه کهف «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» از فرشتگان نبود؛ چون جن جنس مخالف فرشته است؛ اما موافقان نظر دوم در رد این نظر گفته‌اند که معنی «کان من الجن» همان «صار من الجن» است یعنی از پریان شد، نه این که از آنها بود؛ چنان که «کان من الکافرین» در وصف ابلیس؛ یعنی از کافران گردید؛ نه اینکه کافر بود (مجلسی، ۱۳۵۱: ۲۲۵).

۲) طبق آیات قرآن، انسان از خاک و جن از آتش آفریده شده است. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ» (سوره الحجر، ۲۶ و ۲۷).

و طبق روایات، آفرینش ملائکه از نور، ریح و روح بوده و ابلیس جنس خود را از آتش معرفی کرده است (دائرة المعارف قرآن کریم، ۵۶۵).

۳) فرشتگان معصومند و امکان ندارد خدا را نافرمانی کنند (جوادی آملی، ۲۰۳؛ رجالی، ۱۳۷۶: ۳۹). آیه ۱۹ سوره الانبیاء می‌فرماید: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ»، و برای اوست هر که در آسمان‌ها و زمین

است، و کسانی که نزد او هستند (فرشتگان) از (برای) عبادت او تکبر نمی‌ورزند و خسته و درمانده نمی‌شوند. و نیز در آیه ۲۷ همین سوره می‌فرماید: «لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»، (فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی‌گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می‌کنند.

(۴) فرشتگان رسولان الهی‌اند. «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (فاطر، ۱)، و فرشتگان را پیام آور قرار داده است و رسولان الهی معصوم از خطا هستند.

(۵) فرشتگان نمی‌خورند و نمی‌آشامند و ازدواج نمی‌کنند. «يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (الانبیاء، ۲۰) اما جن و شیاطین چنین نیستند، می‌خورند، می‌آشامند (ملاصدرا، ۱۳۸۴: ۲۴۸). «أَفَتَتَّخِذُونََّهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» (الکهف، ۵۰).

(ج) بسیاری از معتزله و اصحاب حدیث و گروهی از متکلمین گفته‌اند ابلیس فرشته بود و شیخ طوسی نیز این نظر را برگزیده است.

علامه طباطبایی در میزان می‌فرماید: «از بررسی مجموع ادله و روایات برمی‌آید که ابلیس از جن بود؛ اما به دلیل عبادت فراوان در جایگاه قدسی ملائک قرار داشت و از همین رو امر به سجده، او را نیز شامل شد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۶).

۲- ابلیس و شیطان از منظر عرفا

در آثار عرفا نیز درباره ابلیس ما با دیدگاه‌های مختلف و گاهی متناقض برمی‌خوریم. در بعضی از آثار متصوفه از قبیل قوت القلوب ابوطالب مکی، کشف المحجوب هجویری، احیاء العلوم غزالی، تذکره الولیاء و مثنوی‌های عطار و مولوی و نیز در کتاب‌هایی مانند حلیه الولیاء ابونعیم اصفهانی، عرائس المجالس ثعلبی، قصص الانبیاء ابن کثیر، روض الریاحین فی حکایات الصالحین یافعی و بسیاری از تالیفات دیگر، در شرح احوال و قصص انبیا و بزرگان دین و عرفان، روایات و حکایات فراوان درباره نیرنگ‌هایی دیده می‌شود که ابلیس برای فریب اشخاص به کار می‌بندد.

عارفان، شیطان را معادلی برای نفس یا جنبه خاکی انسان دانسته‌اند. هرگز عارف نمی‌گوید شیطان نباید باشد بلکه می‌گوید: در مجموعه نظام هستی شیطان هم چیز خوبی است و باید باشد؛ زیرا هر کس به هر مقامی رسید از برکت جنگ با شیطان رسید. اگر

شیطان خلق نمی‌شد و سوسه‌ای نمی‌بود و جنگ درونی وجود نمی‌داشت؛ در نتیجه سالکی به مقام مجاهد در مصافِ اکبر نمی‌رسید. پس در کل نظام آفرینش وجود شیطان نیز رحمت است. گرچه همه ما موظف هستیم که شیطان را لعن و رجم کنیم او و پیروانش را اهل جهنم دانسته و از شرشان به خدا پناه ببریم، اما آیا جز این است که شیطان مظهر اضلال حق است؟ جز این است که اگر کسی را خداوند متعال خواست بگیرد به وسیله این سگ تعلیم شده می‌گیرد؟ (جوادی آملی، ۱۳۷۱: ۵۱۱).

از نظر عرفا قلب انسان میدان کارزار لشکریان ملائکه و شیطان است. محمد غزالی بر این باور است که جنگ دائم در میان لشکر شیاطین و ملائکه در صحرای سینه هست و اشتغال بدان نخست قدم مجاهده در راه دین است. او می‌گوید: «و هر که بدین جنگ مشغول نیست، آن است که ولایت به شیطان مسلم داشته است.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۳۴۷).

همچنین عرفا بر اساس حدیث «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ فِي الْعُرُوقِ» شیطان را جاری در خون و رگ‌های آدمی می‌دانند (الاحسانی، ۱۴۰۳: ۱۱۳). بر اساس آیه قرآنی مرکز آن در سینه است: «الْحَنَاسَ الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (الناس، ۴ و ۵) و در تفسیر حدیث و آیه مذکور در بالا، عطار در الهی نامه از زبان شیطان می‌سراید:

مرا مقصود آن بوده است مادام	که گیرم در درون آدم آرام
گهی در سینه مردم ز خناس	نهم صد دام رؤسوانی ز وسواس
گهی صد گونه شهوه در درونش	برانگیزم شوم در رگ چو خونش
گهی از بهر طاعت خوانمش خاص	وزان طاعت ریا خواهم نه اخلاص

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۷: ۱۰۳)

شیخ محمود شبستری نیز با نگاهی وحدت وجودی می‌گوید:

دل انسان به خاطر مظهر جمعیت الهیه و اسامی جلالی و جمالی گاهی ابلسی و گاه آدم می‌شود (لاهیجی، ۱۳۷۸: ۱۰۳).

در او در جمع گشته هر دو عالم گهی ابلیس گردد گاه آدم

(شبستری، ۱۳۸۶: ۸۹)

۳- ابلیس و شیطان از دیدگاه صوفیان

نگاهی به تاریخ تصوف اسلامی نیز نشان می‌دهد که ستایش از ابلیس و دفاع از او در زبان حلاج و عین القضاة به اوج خود رسیده است و ظاهراً اولین صوفی حلاج بوده است که جرات بیان و عیان کردن صریح این اندیشه را به خود داد. وی تقریر تازه و بدیعی از واقعه طرد و لعنت شدن ابلیس ارائه می‌کند که او را در زمره بزرگترین مدافعان و ستایش‌گران ابلیس قرار می‌دهد (مجتبایی، ۱۳۷۴: ۶۰۱).

حلاج در یکی از رسائل خویش به نام «الطواسین» با این رویکرد به دفاع از ابلیس پرداخته است: دایره اول مشیت است، دوم حکمت، سوم قدرت، چهارم معلومات ازلیت اوست. ابلیس گفت: اگر در دایره اول روم، در دایره دوم مبتلا شوم. اگر به دایره دوم برسم، در دایره سوم مبتلا شوم. و اگر از دایره سوم منع کند، به دایره چهارم مبتلا شوم... اگر می‌دانستم که سجده برای آدم مرا می‌رهاند، هر آینه سجده می‌کردم، ولی دانستم که وراء این دایره، دایره‌هاست، با خود گفتم: «اگر از این دایره نجات یابم، چگونه از دایره دوم و سوم و چهارم رهایی یابم» (حلاج، ۱۳۷۹: ۶۵).

ماهیت اصلی شیطان از دیدگاه مفسران به ویژه علامه طباطبایی

مفسران قرآن کریم در مورد ماهیت شیطان به بحث پرداخته‌اند در سوره کهف آیه ۵۰ «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْۢ اَمْرِ رَبِّهِۗ اَفَتَتَّخِذُوْنَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُۥ اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِیْ وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۭۙ بَشِّرِ لِلظَّٰلِمِیْنَۙ بَدَلًا» (وقتی که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز شیطان که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر پیچید). در این آیه شیطان از جن شمرده شده است.

مفسران در توجیه این مطلب چند نکته را متذکر شده‌اند:

۱- طبق نظر برخی از صاحبان فکر، در حالی که فرشتگان خطاب شد که در جایگاه خاصی (جایگاه قدس) مشغول تسبیح و تنزیه بودند و شیطان نیز، در میان آنان مشغول تنزیه خدا بود. خطاب الهی به گونه‌ای بود که همه آنان را که در آن جایگاه قرار داشتند شامل می‌شد. (علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۳۸)

۲- توجیه دیگر این است که ابلیس در کنار ملائکه، امر ویژه ای داشته است؛ چنان که

ظاهر آیه بر آن گواهی می‌دهد «قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ»؛ چه چیز تو را از سجده بر آدم، آنگاه که امر کردم، باز داشت؟»، (سوره الاعراف، آیه ۱۲).
شیطان نیز وجود این امر را پذیرفت و در مقام اعتذار بر آمد، (سبحانی، منشور جاوید، ج ۱۱، ص ۶۷).

۳- نظر دیگر این است که ابلیس به سبب بسیاری عبادت، در زمره فرشتگان به حساب می‌آمد. ملائکه نیز خیال می‌کردند که او از خود ایشان است خطاب نیز چنان پس که گویی ابلیس مشمول این خطاب بود و خودش هم می‌دانست که مشمول این خطاب است. (مصباح یزدی، ۱۳۱۳، ص ۲۹۹).

نتیجه این که هر چند شیطان از ملائکه نبود اما در حکم یعنی امر به سجده بر آدم با آنان شریک بوده است.

لذا می‌توان گفت: شیطان نه از ملائکه است و نه از سایر موجودات آسمانی؛ بلکه او جنّ است و از آتش می‌باشد، ولی همراه ملائکه بود، ملائکه نیز گمان می‌کردند او از جنس آنها است، ولی خداوند متعال می‌دانست که چنین نیست.

ماهیت اصلی شیطان از دیدگاه صوفیه به ویژه حلاج

از بین سردمداران صوفی می‌توان به حسن بصری، حسین بن منصور حلاج، عین القضات همدانی، احمد غزالی، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی، ابوبکر واسطی، ابوالقاسم گرکانی و... اشاره کرد که همگی از مدافعین حریم شیطان در تصوفند که هر کدام به نحوی ابلیس را ستایش نموده و یا از گناه بزرگی که مرتکب شده، تبرئه کرده‌اند. برخی از اکابر صوفیه برای شیطان وجودی مشخص قائل نشده‌اند و او را تجسم نفس انسانی برشمرده‌اند. نفس اماره که در ادب صوفیه با صفاتی چون لعین، لئیم، کافر و شوم توصیف شده است، غالباً با واژه شیطان و ابلیس مترادف است. گاهی نفس و شیطان به یک معنی است. برخی از صوفیه در مقابله جزء به جزء عالم کبیر و عالم صغیر، ابلیس را به عنوان مابه ازای قوه وهمیه دانسته‌اند؛ همان گونه که آدم را نیز به عقل، حوا را به جسم، طاووس را به شهوت، مار را به غضب، بهشت را به اخلاق نیک و دوزخ را به اخلاق بد تاویل کرده‌اند.

حلاج از بزرگترین مدافعان شیطان است و شیطان را از آتش می‌داند و با این که فتوت

شیطان را می‌ستاید که توحید خداوند را حفظ کرده است، اما او را از آن جهت محکوم می‌کند که در برابر فرمان خداوند سرپیچی کرد. اما او در نهایت مشیت الهی عصیان شیطان را توجیه می‌کند و شیطان را قهرمان حقیقی تنزیه می‌داند (نیکلسون، ۱۳۷۴: ۶۹ و ۷۴).

عدم سجده ابلیس از دیدگاه علامه طباطبائی

از نظر علامه ابلیس با ملائکه بوده و فرقی با آنان نداشته و او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که آن مقام مأمور به سجده شده است. لذا در جمله «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» (الأعراف، ۱۱) و همچنین در آیه «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (الحجر، ۳۰) خدای تعالی خبر می‌دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان مگر ابلیس. و در آیه «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (الکهف، ۵۰) علت سجده نکردن وی را این دانسته که او از جنس فرشتگان نبوده، بلکه از طایفه جن بوده است، از آیه «... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (الأنبياء، ۲۶ و ۲۷) نیز استفاده می‌شود که اگر ابلیس از جنس فرشتگان می‌بود چنین عصیانی را مرتکب نمی‌شد. و از همین جهت مفسرین در توجیه این استثنا اختلاف کرده‌اند که آیا این استثنا به اعتبار اغلیت و اکثریت و اشرفیت ملائکه استثنای متصل است، و امری که به وی شده بود همان امر به ملائکه بوده؟ و یا آنکه استثنای منفصل است و ابلیس به امر دیگری مأمور به سجده شده بود؟ کسانی که این احتمال را داده گفته‌اند: گر چه ظاهر جمله «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ» (الأعراف، ۱۲) این است که امر به ابلیس و امر به ملائکه یکی بوده و هر دو دسته به یک امر مأمور شده بودند، الا اینکه خلاف ظاهر آیه مقصود است. لیکن حقیقت مطلب این است که از ظاهر آیه استفاده می‌شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، و از آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (البقره، ۳۰) نیز استفاده می‌شود که او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می‌توان آن را مقام (قدس) نامید، و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته‌اند، همچنانکه جمله «فَأَهْبِطُ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا» (الأعراف، ۱۳) نیز اشاره به این معنا دارد، چه اینکه ضمیر در (منها) و (فیها) را به مقام و منزلت برگردانیم و چه اینکه به آسمان و یا به بهشت ارجاع

دهیم، زیرا به هر جا برگردانیم برگشت همه به مقام خواهد بود، و اگر خطاب به یک یک افراد بود و مقام و منزلت دخلی در این خطاب نداشت کافی بود بفرماید: «فما یکون لک ان تتکبر» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۸: ۲۶). اشاره به اینکه عین خواسته ابلیس « قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (الأعراف، ۱۴) اجابت نشده و او « إلی یوم الوقت المعلوم » (الحجر، ۳۸) مهلت داده شد.

« قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ » (الأعراف، ۱۲) این پاسخی است که ابلیس از پرسش خدا داده و علت سجده نکردن خود را بیان می‌کند، و آن این است که: من شرافت ذاتی دارم؛ چون مرا از آتش خلق کرده‌ای و آدم مخلوقی است از گل. و در این پاسخ اشاره‌ای است به اینکه از نظر ابلیس اوامر الهی وقتی لازم الإطاعة است که حق باشد، نه اینکه ذات اوامر او لازم الإطاعة باشد و چون امرش به سجده کردن حق نبوده، اطاعتش واجب نیست.

و برگشت این حرف به این است که ابلیس اطلاق مالکیت خدا و حکمت او را قبول نداشته، و این همان اصل و ریشه‌ای است که تمامی گناهان و عصیانها از آن سرچشمه می‌گیرد، چون معصیت وقتی سرمی زند که صاحبش از حکم عبودیت خدای تعالی و مملوکیت خودش برای او خارج شود و از اینکه ترک معصیت بهتر از ارتکاب آن است، اعراض کند و این همان انکار مالکیت مطلقه خدا، و نیز انکار حکمت او است. (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۷: ۳۴۵).

عدم سجده ابلیس از دیدگاه شیخ محمود شبستری

شبستری در کنزالحقایق در مناظره موسی (ع) سروده است:

<p>«چرا سجده نکردی، تا شوی خوار؟» که ترسیدم مبادا چون تو گردم» بگفتا: «اوفتادی از فتوت» عیانم نیست این بر من عیان کن» چرا کردی نظر آنجا به کهسار؟ شوی خسته ز قول لن ترانی مرا می‌آزمود، این بُد بهانه</p>	<p>به شیطان گفت موسی ای گنهکار بگفتا: «ز آن سبب سجده نکردم بگفتا: «من چه گشتم در نبوت؟» بگفتا: «چون فتادم، هین بیان کن بگفتا: «خواستی از دوست دیدار چو روی از وی بگرداندی، ندانی چو بودم من به عشق او یگانه</p>
---	---

ز عصیان بس چه‌ها آمد به رویم نجستم غیر او و هم نجویم
ز عشقش سجده آدم نکردم چو حق باشد، سوی آدم نگردم
به غیر حق دگر چیزی ندانم اگر نزدیک یا دورم، همانم»

حضرت موسی (ع) در بازگشت از کوه طور، چشمش به سیاهی در دور دست افتاد. وقتی بدان نزدیک شد، دید که ابلیس است و از درد دوری و عصیان می‌نالند. دل حضرت موسی به حال ابلیس بشدت سوخت. ولی با تداعی شرح حال او به خشم آمد و از او پرسید: «چرا به حوا و آدم سجده نکردی، تا خفت و خواری از خود نشان دهی؟» شیطان گفت «از ترس کسب شباهت به امثال تو، سجده نکردم.» حضرت موسی گفت: به چه روزی افتاده‌ام؟ من بالاخره پیامبر خدا هستم. ابلیس گفت: تو اکنون فاقد فتوتی. (شیخ شبستر واژه فتوت را با مفهوم دیگری پر می‌کند. منظور ابلیس و در واقع. شیخ این است که موسی زباله واره شده است. فاقد فردیت و هویت و شخصیت شده است). حضرت موسی گفت: توضیح بده. چگونه من از فتوت افتاده‌ام؟ ابلیس گفت: تو ارنی گفتی و خواستی که خدا چهره خود را نشانت دهد. ولی فریب خدعه‌ی خدا را خوردی و به کوهسار دیده دوختی. (این طرز استدلال شیخ، یکی از طرق استدلال دیر آشنای اصحاب تصوف و طریقت و عرفان است). نمی‌دانستی که اگر از دوست روی برگردانی، لن ترانی خواهی شنید. از بس من عاشق صادق خدا بودم، خدا سجده به (حوا و) آدم را بهانه‌ای برای آزمون و آزمایش درجه عشق من، قرار داد. در نتیجه سرپیچی از فرمان خدا (عصیان) چه بدبختی‌ها که متحمل نشدم. ولی علیرغم آن، معشوق دیگری غیر از او برنگزیدم. از فرط عشق به خدا، به (حوا و) آدم سجده نکردم. تا زمانی که خدا وجود داشته باشد، اعتنایی به بنی آدم نخواهم داشت (شبستری، ۱۳۵۴: ۱۰۴).

عدم سجده ابلیس بر انسان از دیدگاه حلاج

تا زمان حلاج، هیچ کسی، شیطان را موجودی مظلوم و مجبور تصور نمی‌کرد، ولی حلاج او را به عنوان مخلوقی عاشق حق و عارفی پاک باخته معرفی کرد و ابای او از سجده بر آدم را نه نشانه عصیان او بلکه نمودی از خواست و اراده ازلی حق جلوه داد. حلاج می‌گوید: زمانی که به ابلیس گفته شد بر آدم سجده کن، خدای را مخاطب قرار

داد که شرف سجود را از سرشت اصلی من به در آر که باید فقط تو را سجده کنم و اگر چنین نباشد از امر سرباز می‌زنم. خداوند فرمود: تو را به عذاب ابدی گرفتار خواهم کرد. جواب می‌دهد: آیا در اعمال این عذاب، مرا می‌بینی؟ خداوند می‌فرماید: آری. شیطان می‌گوید: دیدار تو برای من از تحمل عذاب گواراتر است. هر کاری که می‌خواهی بکن.

حلاج، ابلیس را از اهل فتوت می‌داند، زیرا عذاب ابدی را متحمل شد، ولی دست از ایمان خود برنداشت. به عقیده شیطان، هیچ کس و هیچ چیزی به غیر از خداوند، شایستگی سجده را ندارد و به همین دلیل، سعی می‌کند به انسان‌ها پیامورد که وجود آن‌ها از خدا جداست. شیطان، عاشق پاک باخته معشوق ازلی بود و عذاب الهی را به جان خرید، اما حاضر نشد غیر حق را سجده کند. بنابراین حلاج نیز که مانند ابلیس، به واسطه عشقش پا را از دایره ممنوعه فراتر گذاشته بود، حاضر شد به سبب عشق به خدای لایزال، هر عذابی را تحمل کند. اما تفاوت حلاج و شیطان در این است که حلاج، قلب و وجود خود را به عشق و محبت حق، تسلیم کرد در حالی که شیطان مغرور و گمراه، نتوانست وجود غیر را برتابد و نخواست که موجود دیگری نیز از سرچشمه عشق الهی سیراب شود و به همین سبب در بیابان گمراهی گرفتار شد.

در نظر حلاج، شیطان به دلیل اینکه عمر خود را در مشاهده جمال حق، صرف کرده بود نمی‌توانست و نخواست غیر او را ببیند و مطرود درگاه حق شد. فرشتگان برای یاری به آدم سجده کردند و ابلیس سجده را رد کرد برای آنکه مدت طولانی در مشاهده بود (کازرونی و متوسلی، ۱۳۹۰).

نتیجه گیری

شیطان سرکش و عصیانگر به سبب تمرد از فرمان خدا از رحمت الهی و سعادت ابدی دور شده و این دوری به سبب لعنت خدا لازمه وی گشته است؛ وی پیوسته در صدد است؛ تا با دام گزاردن بر سر راه انسان، به هر طریق ممکن آدمی را مانند خویش از درگاه الهی دور نماید و کاری کند که بین او و بندگانش فاصله اندازد تا از این طریق بتواند از آدم (ع) که اسباب رانده شدنش را از درگاه الهی مهیا کرده بود، انتقام گیرد.

علامه برای اثبات وجود حقیقی و خارجی ابلیس، دلایل قرآنی فراوانی را بیان کرده و با تحلیل عقلی آیات و همچنین استفاده از روایات ذیل این موضوع، وجود عینی و حقیقی ابلیس و شیطان را استنباط و استدلال می کند که چون خدا وی را به آدم و همسرش نشان داده و معرفی کرده بود، معرفی به شخص او و عین او بوده است، نه معرفی به وصف او؛ بنابراین، مقتضای گفتگوی شفاهی حضرت آدم و حوا با ابلیس، شاهدی بر وجود خارجی ابلیس است و در نهایت نتیجه می گیرد ابلیس موجودی است از آفریده های پروردگار که مانند انسان دارای اراده و شعور بوده و بشر را دعوت به شر کرده و او را به سوی گناه سوق می دهد.

شیخ محمود شبستری می گوید: در مجموعه نظام هستی شیطان هم چیز خوبی است و باید باشد؛ زیرا هر کس به هر مقامی رسید از برکت جنگ با شیطان رسید. اگر شیطان خلق نمی شد و سوسه ای نمی بود و جنگ درونی وجود نمی داشت؛ در نتیجه سالکی به مقام مجاهد در مصاف اکبر نمی رسید. پس در کل نظام آفرینش وجود شیطان نیز رحمت است. گرچه همه ما موظف هستیم که شیطان را لعن و رجم کنیم او و پیروانش را اهل جهنم دانسته و از شرشان به خدا پناه ببریم.

در نظام اندیشه حلاج و پیروان او، شیطان جایگاه بسیار مهم و والایی دارد که البته این جایگاه و مقام والا، به آسانی به دست نیامده است. دلیل این تقرّب و مقام معنوی شیطان به نزد حلاج، رسیدن شیطان به مرحله گواهی انانیت است. کسی می تواند به قدرت خدای خلاق و در حد و منزلت او گواهی بدهد که به مرحله انانیت رسیده باشد

و به عقیده حلاج، شیطان این جایگاه را درک کرده بود و به همین سبب سجده نکرد و «من بهتر از اویم» (اعراف، ۱۲) را بر زبان راند. در واقع باید گفت که به نظر حلاج و پیروانش، شیطان نه تنها کافر و طاغی نیست، بلکه موحدی بزرگ و استادی قابل تقدیر است؛ زیرا همو بود که قدرت اختیار را به انسان‌ها آموخت. اگر شیطان، آدم و حوا را اغوا نمی‌کرد و سبب رانده شدن آن‌ها از بهشت نمی‌شد، نسل بشر، هرگز نمی‌توانست لذت تشخیص خوب و بد را بچشد؛ و این ابلیس بود که راه انتخاب و اختیار را پیش روی انسان قرار داد و چشمان خواب‌آلود او را بر روی این راه پرخطر گشود. در نهایت می‌توان گفت:

۱- علامه، شبستری و حلاج ماهیت شیطان را از آتش می‌دانند.
۲- علامه و شبستری معتقدند که امر خدای سبحان نسبت به سجده شیطان اختیاری نیست.

۳- علامه و شبستری شیطان را کافر می‌دانند اما حلاج شیطان را موحد می‌داند.
۴- علامه، علت سجده نکردن شیطان را این دانسته که او از جنس فرشتگان نبوده، بلکه از طایفه جن بوده است. لکن شبستری معتقد است شیطان از فرط عشق به خداوند، عذاب الهی را به جان خرید، اما حاضر نشد غیر حق را سجده کند و منصور حلاج معتقد است که ابلیس باید بر آدم سجده نمی‌کرد و نافرمانی پیشه می‌کرد؛ زیرا خواست و اراده‌ی ازلی چنین بود و اراده خداوند بر عصیان ابلیس بود.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۶۹)، فصوص الحکم و نقش الفصوص، انتشارات شهر پدram.
۲. الاحسانی، ابن ابی جمهور، (۱۴۰۳)، عوالی اللثائی، تحقیق: السید المرعشی و الشیخ مجتبی العراقی، قم، دار احیا التراث، مطبعه سید الشهداء.
۳. اخویان، محمد علی؛ بادپا، علی، (۱۳۹۷)، بررسی تطبیقی حکمت آفرینش شیطان از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) و فخر رازی، پژوهش های تفسیر تطبیقی.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۱)، ریح مختوم، نشر اسراء. قم.
۵. حسینی کازرونی، سیداحمد؛ متوسلی، نعیمه، (۱۳۹۰)، حلاج و شیطان (بررسی دیدگاه های حلاج و پیروان او نسبت به شیطان در اشاعه این اندیشه)، زبان و ادب فارسی.
۶. حلاج، منصور، (۱۳۷۹)، مجموعه آثار (طاسین المشیئه)، تصحیح: قاسم میرآخوری، تهران، انتشارات یادآوران.
۷. داوودی مقدم، فریده، (۱۳۸۹)، تحلیل حکایت دیدار موسی و ابلیس در عقبه طور در متون عرفانی، دوفصلنامه مطالعات داستان.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، بیروت/دمشق: دارالعلم / الدار الشامیه.
۹. رجالی، علیرضا، (۱۳۷۶)، فرشتگان، قم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۱۰. سبحانی، جعفر (۱۳۰۸)، منشور جاوید، نشر قم: موسسه امام صادق (ع).
۱۱. سرور، طه عبدالباقی، (۱۳۸۰)، حلاج شهید تصوف اسلامی، ترجمه حسین درایه، تهران، اساطیر.
۱۲. شبستری، محمود، (۱۳۵۴)، رساله کنز الحقایق، به مباشرت میرزا آقا مهاجر، دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.
۱۳. شبستری، محمود، (۱۳۸۶)، گلشن راز، تصحیح صمد موحد، تهران، طهوری.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۴). ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن: مترجم محمدباقر موسوی همدانی؛ چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۸۷)، ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، ترجمه: علی کریمی، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان.
۱۷. عطار نیشابوری، فریدالدین ابوحامد محمد، (۱۳۸۷)، الهی نامه، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
۱۸. غزالی، محمد، (۱۳۸۶). کیمیای سعادت، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۹. لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۳)، مفاتیح‌الاعجاز، زوار، پنجم.
۲۰. مجتبابی، فتح‌الله، (۱۳۷۴)، «ابلیس» دائرةالمعارف بزرگ فارسی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران، نشر مرکز دائرةالمعارف بزرگ فارسی.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، (۱۳۵۱)، بحار الأنوار، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، آسمان و جهان، تهران، نشر اسلامی.
۲۲. مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۵)، فرهنگ فرق اسلامی، انتشارات آستان قدس، چاپ سوم.
۲۳. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۱۳)، قرآن‌شناسی جلد اول (مجموعه کتب آموزشی معارف قرآن)، تحقیق و نگارش: محمود رجبی، تصحیح و ویرایش: حمید آریان، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، نشر دارالکتب الإسلامی، تهران، چاپ اول.
۲۵. ملاصدرا، صدرالدین، (۱۳۸۴)، مفاتیح‌الغیب، ترجمه: محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات مولی.
۲۶. میبدی، رشیدالدین، (۱۳۴۳)، کشف‌الاسرار و وعده‌الابرار، تصحیح: علی اصغر حکمت، تهران.
۲۷. نجم‌دی، حسین؛ حسین‌خانی، هادی؛ فقیهی، سیداحمد، (۱۳۹۹)، عوامل زمینه‌ساز تسلط شیطان بر انسان؛ با تأکید بر دیدگاه علامه مصباح یزدی (قدس سره)، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).
۲۸. نوری توزترک، پرفسور یاشار، (۱۳۸۲)، شهید راه حقیقت و عشق حسین بن منصور حلاج و آثار او، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: روزنه.
۲۹. نیکلسون، رینولدا، (۱۳۷۴)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.